

داستان ترک تازان هند

و پیش از آنکه همدرا نجا کار بجای نازکی رسد آن نگاه
را بدراتگان گزاشته باهنگ سهارنپور و نجیب کر که خوا
پدرش بود جنبش نمود

در آمدن شاه عالم بیاری مرآت به دلی و
نشستن بر تخت نیاگان خود

شاه عالم که از دیربازی آنکه از بلندی جایگاه شهنشاهی
و از جندی آن پایه والا هیچ آگهی داشته باشد همین
برای آنکه چون نیاگانش پادشاه بوذاند او نیز باید چنان
باشد آرزوی خسروی گریبان گیر اندیشه اش شده بود
پس از مردن نجیب الدوله دیگر تاب جدائی و لدار دین
نیاورد و چون انگریزان هم از تخت کارشان
ست و بی بنیاد و بی پایه بود و بی گزرگاه به آب میسوزند
و در کار و بار کیهانی مانند دیگران شتاب زده نبودند و پیمان

شکیبائی شاه عالم نیز لبریز شده بود با آنکه از کونسل کلکته
ایچی ویرانی به اله آباد نزد او رسیده اورا از پیش و پس
همه کارها بیگمانید باز دست از دامن مرته برنداشت
و همراهی انگریزان را واکراشت

آنگاه با مهاداجی سندیا دیدن نموده بیدرگی او بار دومی
ویساجی درآمد و پرتو او پای تحت نیاگان خود را زیور تازه
بخشیده پای بر اوزنگ خسروی نهاد و در بالا
را بدستور پادشاهان پیشین آرمش گاه پادشاه
ساخته از درآمدن پرده سرای شهنشاهی انداره شادمان
گردید عبد الاحد خان کشمیری را نجبان کارخانجات شهر یاری
گردانیده خود بکامرانی پرداخت

میرزا نجف خان از گرفتارن دوستان بخرد و فرودن
یاران دلاور کاروان که شیوه همیشه او بود و می نیاسوده

داستان ترکنازان هند

از آن روش و الا کارش بالا گرفت
این مرد از خویشان میرزا محسن برادر صفدر جنگ و از
فرزندان آن نجف خان بوده که در ایران پایه (صدر الصدور)
داشت و پس از صفدر جنگ با فرزندش شجاع الدوله
ساخت و به خیره دوستان میر قاسم خان درآمد و چون
او از انگریزان شکست خورده پناه به شجاع الدوله برد با او
همراهی نموده خود را بیادشاه رسانید
سر تاپای کارهای او گواهی میداد بر اینکه مرد دلیر تهن فرزند
بوده چنانکه کاریرا که باستی پادشاه پیشه خود کرده باشد
او پیش گرفت و چندان ویر نکشید که پادشاه نیازمند
یاری او شد

بدینسان که چون پادشاه به تهمکاد خود درآمد مرا تکانیرا که هنوز
در مرز بوم ضابطه خان بودند بخواند و آنها بنزدیکی آن شهر

رسیده از روی آن تنگ آوندی و پست نشی که در
سرشت فرومایگان راهزن است خواهشهای بیرون
از اندازه و بسنجار کردند و در بازیافت آنها سخن را
بجائی رسانیدند که پادشاه هوش از سرش بدررفت
و پنجهای گرانند انگیزانش بیاد آمد مگر اینکه کار از
کار گذشته بود

در آن میان ضابطه خان خودی از میان دور انداخته بود و پادشاه
از رنجشی که از مرده یافت دشش میخواست که هر چه
میشود بشود مگر او از چنگ آن گوزن دوستان بی پروا
چشم سفید ربائی یافته چهره ناخوشش شان را ننگرد و
آواز ناسازشان را نشنود از بیرومی راز دل خود را با
بزرگان بارگاه در میان نهاده چاره جوی نمود

چون آتش رشک میرزا نجف خان از رهبر بهادری

داستان ترکمانان هند

و دلاوری و کارشناسی او سینه‌های دیگر بزرگان را
 که همه بزول و ترسو بودند برافروخته بود همه خاموش ماندند
 چه میدانستند که نجف بخر جنگ که مایه تباهی او خواهد
 کاری نخواهد کرد و آن همان بود که آنها میخواستند
 نجف خان شهریار را از رکب مرآت اندوگین و برآ^{شفته}
 ویده گزارش نمود که باکی نیست من میروم و آنها
 را گوشمال داده بسزا میرسانم و با ساز و سامان و
 شکریکه داشت به پیشباز آن مردم از دهبی برون^{رفت}
 هستند راهی نپیموده بود که آگهی یافت که او
 خود در شهر سرگرم فراهی سامان نبرد بود که حاتم^{ین}
 خان و عبدالاحد خان و دیگر بزرگان بدخواه نادان پنهان
 از او پادشاه را در تنهایی گیر آورده چیزهایی باوشنوانید
 که او باشتی با مرآت گردن نهاد و از آنسوی مرگان

را از نیکوایی خودشان و دشمنی نجف خان آگمانیده
بفرمان شاه بشهرشان درآوردند و بزرگانشان به پیشگاه
خسروی باریاب شده آشتی هم نمودند پس دو دناوش
از معزش برآمده بشهر برگشت و در خانه خود نشست
شاه بیدآموزی حاتم الدین خان فرمود تا زیرا
که گفته بودند مرآت و هند بر سر نجف خان نوشتند و بدست
مرآت دادند که از او وارها نند و بخر این هر چکشی که بزرگان
توانستند برای او نزد مرآت روند تا آنها پیغامهای بینا
باو فرستاده بسنجان درشتش ترسانیدند مگر اینکه همه
در برابر او باومی بودند و کوهی زیرا که پاسخ آنها پرواکی
بود و بس

نجف با آنکه بیش از نزدیک چهار صد تن از یاران
دلاور بهمدم با او نمانده بود تن بزبونی درنداد و مردانه برآ

داستان ترکنازان هند

کشتن و کشته شدن با ایستاد
 چون چند روز بران کشمکش و آمد و شد یکجا گزشت
 و دانشمندی شد که از او یکپول بیرون نیاید و اگر پاس
 بفشرد تا چند هزار تن از مرآت کشته نگردد دستگیر
 نخواهد شد با او در دوستی کوفه خواهد شمشند دیدارش شد
 و سخنانیکه دلاسانی او را دستاویز سترگی تواند شد با او
 در میان آوردند و او با همه یاران خود همه تن آراسته
 به افزار جنگ روی بار دوی مرآت نهاد
 تکوچی تا آمدن او را شنید از هواری خود بیرون شتافته
 تا دور او را پیشباز نمود و از آنجا او را بسراپرده خود
 آورده بر چارباش خود نشاند و در گرامیداشتن فرودگاه
 او بیخروی خود داری نموده پس از گفتگوهای دوستانه
 پیشکشهای شایسته از خودش خستود ساخت

پس از آن بزرگان مرآت سفارش او را بپادشاه نموده
خودمخا بهبان آبرومی بزرگی او شدند و از فرخی مروانگی
و دلیری و دشمنان آنچه بزرگان بدخواه در باره او اندیشیده
بودند آشکار شد

روی نمودن شاه عالم بهمراهی میرزا نجفخان
و مرآت بجنک ضابطه خان

چون شاه عالم از پیش دیش از ضابطه خان و پدرش
نجیب الدوله رئیس پرزوری داشت دریندم که مرا تجمان
آماده ستاندن کینه ویرینه از او شدند و میرزا نجفخان
نیز آن جنبش را بکوشش خود را در آن کار
آشکار نموده بهمراهی آنان را برگزید و چون یکدور ز راه
در نور دیدند نجف خان و مرآت شاه را گزاشته خود را
سوی سکر تال شدند که ضابطه خان در آنجا باره نشین

داستان ترکمانان هند

گشته بود

ضابطه خان در هماندم که از آهنگ آنگونه دشمن تنومند شنید از همه بزرگان افغان روپیده یاری جست و چون سرداران آن گروه با لشکر خود بکمک او در رسیدند شکریان خود را جایجا بسوی بالا و از آن سرداران بکمک آمده را بسوی پایین رود گنگ بر سر گزارها نشانید که دشمن را نگراند از آب تاشود و خودش در سکرمان که بر کنار دیگر رود و برومی میان آن رود نگاهبان افتاده بود نشست

هاداجی سندیا با نجف خان سوار شده براس آنکه پی را به گریه گم کنند از رود برومی آن گزارها که در دست افغانان بود گزشتند و چون آن درازنا را بریدند سراسب را برگردانیده رسیدند بگری که

نگهبانش باندیشه آنکه باین گزار نخواهند زد پراکنده
شده برای دیدن دوستان خود بگزارگاه های دیگر رفته
بودند و بچالاکي باب زدند و تا بکناره دیگر نزدیک شدند
افغانان آگهی یافته خود را رسانیدند و در دم آغاز پیکار
نمودند

سجف خان زنبورکخانه خود را که در آب همراه خود داشت
از پهناجا فرمود تا بسنگر افغانان که بر سر گزار داشتند
بستند و به تیرهای سختین دو سه تن از سرداران
نامور افغان سرنگون شدند

همین که افغانان روپيله سرداران خود را افتاده دیدند
کاریکه کردند جز این نبود که دست تاراج بسامان ایشان
کشادند و این آگهی بافغانان دیگر که بر سر گزارها
بودند رسیده همه با سرداران زنده خود همانگونه

داستان ترک‌ناران هند

رفتار نموده با هر چه بدستشان افتاد پراکنده شدند تا
جائی که خود ضابطه خان نیز یکایک تنها ماند و خواسته
و اندوخته اش بیاد نیامی لشکریان خودش نابود گشت
و او با چندی از سرهنگان خود که آنان نیز درین بدبختی
انساز بودند جای خود را رها کرده بنجاک شجاع الدوله پناه برد
و مرآت در چند روز با پاپان آسانی بی آنکه یک سوار در برابرش
آید بر همه آبادانیهای ضابطه خان دست یافت
شجاع الدوله در همگی آن روزهای گذشته پیوستگی
بشده نامه نگاری را با مرآت از دست نداد و چون هم
خودش و هم پدرش همیشه دل پرمی از دست رویه
داشتند و در آرزوی گرفتن کشور ایشان می‌ریستند
بنگام تا ختن مرآت بر ضابطه خان برای آنکه چون آب
گل شود آماده ماهی گرفتن باشد در کشور خودش

در کشور خودش خاموش نشست و پایه دستوری
بزرگ دلی را که بنام او بود به بهانه آنکه با برتری دان
مراته از آن خوش نیست بر خود نگرفت و شکیبانی
را کار بست تا آنچه دلش میخواست مرا بنگان هویدا
ساختند و او ضابطه خان را بیچاره و دیگر بزرگان
رو پیدا را که از حافظ رحمت خان دانشمندتری ندانستند
درمانده دیده ایشان را تحت با مرته آشتی گوئی
داد و پس از آن بهمراهی انگریزان خودش با آنکرو
بجنگ ایستاد

حافظ رحمت خان بگلوله توپ از پا درآمد و سرنام
کشور رو پیدا بچنگ شجاع الدوله افتاد
ضابطه خان در آن میان میخواست بیابنجی تکوچی بکریسم
سرزمینهای از چنگ رفته و هم پایه خود را که در دربار

داستان ترکنازان هند

داشت دوباره بدست آرد مگر اینکه پادشاه سفارش بلگر
 را در آن باره وارو و نزدیک بود که بر سر همان باز
 میان مرآت و نجف خان بهم خورد و یساجی که مرد خود
 بود نگذاشت که کار بجای بد کشد و برای آنکه میان
 سردارانش که بیشترشان جویای جنگ بودند ناگواری
 زیاده نگردد آن داوری را به پونه انداخت مگر پیش از آنکه
 آن نوشته بسامی تخت مرآت رسد همادورای پیشوا
 در گذشته بود و بازگشت همه مراگانیکه در هند بودند به
 از کارهای ناگزیری شدید رسیده دوستی را با میرزا
 پنجگان بتازه استواری داده چون دیگری را شایسته
 نیدانستند کارهای هند خود را با او گذاشته سپارش
 را به شهنشاه نموده راه دکن را پیش گرفتند
 میرزا نجف خان که با پروه بسیار و خواسته

{ ۱۱۸۷
۱۷۶۳

فراوان به شاهجهان آباد رسید پیشتر از پشت گرمی دوستی
 مرآت نیروی دلاوریش را افزایش نمایانی پدیدار گشت
 و گرچه از دشمنی و دراندازی بزرگان دربار بویزه حسام‌الدین
 و عبدالاحدخان که پادشاه را پیرو گفتار یا خود یار فرزند
 خویش ساخته دشمن جان او بودند پروائی ننس نمود مگر
 چون سستی و خانه نشینی که ویژه زنان است مانند دیگران
 با سرشتش آشنا نبود پادشاه را بازبانیکه میدانست براه
 آورده دستاویزی از او گرفت که (صویه) اکبر آباد و زمینها
 کرد را که از خامه رو او بیرون و در دست جانان است
 برای خود بگیرد و شکری بجز آنکه داشت از مردمها
 و کسان بیکار که جوایبی نوکری بودند بتروستی کرد کرد
 بیرون شتافت

برادر جواهرمل که راجه آن گاه گروه جات بود سمروی

واستان ترکمانان هند

جرمن را با شش هزار پیاده و توپخانه نوآموز و چند هزار
سواره آراسته که پدرش سیوراجمل آماده ساخته بود
پیشواز او فرستاد

آن هر دو سپاه در نزدیکیهای جالیر بسوی شامراه
اکبر آباد بهم رسیده رده آرامی ناورد شدند شکر نجفخان
سواره جات را از پیش برانند مگر چون بیشترشان
نیازموده بودند از یورشهای یحیی که بر پیاده همو برد
از آتش افروزی توپ و تفنگ آنها که باین فرنگ
جنگ میکرد بسیارشان خجاک افتادند و بر بازو
چپ نجف خان نیز زخمی از گلوله تفنگ رسید

نجف خان از اسب فرود آمده بچستی زخم خود را بست
سوار شد و با سوارانیکه نزدیکیش بودند پشت بیار
کردگار داده دل بزرگ و روی برده های شکر همرو نهاد

و بیک آسب لشکر او پای سمر و سیان از پیش در رفته
روی بگیر نهاند و در چند دم بازمانده سپاه او که پراکنده
شده بودند فراهم آمده گریختگان را تا راه دوری دنبال
نموده بسیاری از لشکریان جات را از پای در آوردند و
نجف خان بر اکر آباد دست یافته روز بروز بر نیروی تنومند
خود افزود و در ویک را در میان گرفت و چون آن از
استوارترین دژهای جات بود یکسال و دو ماه کشید
تا آنرا بکشود و پس از آنکه از انبوهی سپاه و بسیار
سواران رزمخواه بهره فراوان اندوخت از پیشگاه پادشاه
نیز بفرنام ذوالفقار الدوله غالب جنگ و پایه (امیر الامراک) که
که پس از مرگ نجیب الدوله همسوز بنام پیرش
صاحب طه خان بود سرافرازی یافت
پس سوره جل نیز که از پیش لشکر او برخاسته بدژها

داستانِ ترگتارانِ هند

و در دستِ خود رفته بود خواهشمند آشتی شده زینهار یافت
 در آملیان شجاع الدوله بازمانده سرداران
 افغان را که از جنگِ مرته و نجف خان جا بدر بروند از
 پای در آورده سر تا سر کشورشان را گرفت و چون کشورشان
 ایشان همانها بودند که سخت بدستِ مرته افتاده پس
 از جنگِ پانی پت بفرمانِ شاهِ ورنانی میانِ سردارانِ افغان
 رو سید بخش شده بود و پاره از آنها را نجف خان بانبار
 مرته از ضابطه خان گرفت از نیروی سرزمینهای تازه بدست
 آمده آن برود سپهبد در هم بر هم بودند پس میرزا نجف خان
 برای یکسوئی آن کار بکشور شجاع الدوله رفت و پاره جاها
 که از آنسوی گنگا بدست آورده بود باو واگذاشت و آنها را
 که در دستِ شجاع الدوله و اینسوی گنگا در کرد و بر شاهجهان
 آباد و اکبر آباد بود ازو گرفت

گویند با آنکه بلندی و ستگاہ و شکوه بزرگی و جایگاه بختگان
بدانسان فرازند شده بود که تا خود شجاع الدوله نیز از آنرو
که آسایش خود را در خوشنودی او میدید با او از در
چاپوسی درمیآمد و او را در بارگاه شاهی جایستاد خود
گردانیده دختر خود را نامزد او کرده بود باز چون نزد شجاع
الدوله رسید از آنگونه کورنشی که پیش از آن مینمود چیز
نخواست نوشته اند که همه چیز شجاع الدوله خوب بود مگر
در باره خویمهای پسندیده بیامی نجف خان نیز رسید
آنچه بدتر از همه داغ چهره روزگار زندگیش
شد ست زبانی و پیمان شکنی بود و چون بر رویه
دست یافت در باره بزرگ و کوچک آن گروه درازدستی
و ستم را از اندازه بیرون برد و از همین بود که چون
بآرزوی دل خود رسید در آغازهای جوانی که روزگار

داستان ترکنازان هند

کامرانی او بود دستش از گیتی کوتاه شد و پیرش
 میرزا امانی که او را آصف الدوله خوانند بجایش

۱۱۸۸
۱۱ و ۶۲۲۱۷۷۵
۱ و ۶

برآمد

چون نزدیکان تحت شاهی که دشمن کهن میرزا نجفان
 بودند او را بکام دل دوستانش همسر ناز و بزرگه
 دیدند تا توانستند بخود به پیچیدند و چون بیش از آن
 تاب نیاوردند برای آنکه برابر او میخی تراشند چشم بدور
 و نزدیک افکنده ضابطه خان را که پس از کشته شدن
 حافظ رحمت خان و دیگر سرداران افغانان آواره بی سر و
 سالار گرد او فراهم شده بودند برگزیدند و او را بر انگیزند
 تا همه نیکبها و مهربانیهای نجف خان را فراموش کرده
 بدشمنی او برخاست و نجف خان با لشکر گران آهنگ
 گوشمال او نمود

چون بهر دو سپاه روبروی هم رسیدند پس از جنگ
خونریزی که از بهر دو سوی داد و دلاوری دادند شکست به لشکر
ضابطه خان و رافقاده و با بازمانده تیغ که هنوز هم بیش از بی
هزار تن بودند به دروغت گریه پناه برد و نامه ها به بزرگان
و سرگروهان سیک فرستاده از اوشان یاری جست
بزرگان سیک کمک او کردند و در

اندک روزی لشکر خوبی نزدش فرستادند

نجف خان از شنیدن آن آگهی بر سر غوث گرفته
آنها در میان گرفت

روسیلگان پایین دیوار در سنگرها برافراشته تا یکماه هر روز
بیرون آمده زود خوردی می نمودند و شکسته و پریشان
بر میگشتند

شاید ضابطه خان بنگران کمک پرزوری بود که از گروه

داستان ترکمانانِ هند

سیک باو برسد که از نجف خان زینهار خواسته بارووی
 او درآمده اورا دیدن نمود و چون برای گفتگوی آشتی انجمن
 کردند بر سر بند های آن ناخوش شده دستوری رفتن
 خواست

نجف خان بی هیچگونه درنگی اورا دستوری رفتن داد و
 او بجای خود برگشته دوباره آماده کارزار شد و یکروز با او
 و همه لشکر که از افغانان و سیک فراهم داشت درفش
 جنگجوی برافراشت

نجف خان نیز با لشکر خود رده رزم بیاراست و آن
 روز از بام تا شام از هر دو سوی چنان کوششی پدید
 گشت و آنایه مردم از هر دو سپاه بنجاک غلبیدند که آنرا
 دووم جنگ پانی پت توانستندی خواند و چون شامگاه
 همه بجایگاه خود برگشتند ضابطه خان از فرجام کار ابراز

شاه عالم دوم

روز دیگر کسان خود را نزد نجف خان فرستاده پور
خواست و پذیرفته شد و چندی با او بسر برده خواهر خود
را بزنی نجف خان و او دختر خود را به خوابگی نجف قلخان
که پسر خوانده او بود نامزد نموده از بستگی آن پیوند خویشی
رشته یگانگی میان آن هر دو استوار شد و از همین
رگه ز نجف خان او را به (فوجداری) سهارپور سرفراز
فرمود

سوخه شدن مجدالدوله عبدالاحدخان
بآتش رشک ذوالفقارالدوله میرابجفان
عبدالاحدخان با آنکه از پیشگاه پادشاهی بفرمان مجدالدوله
سرفراز شده بود و از بسکه شاه را فریفته خود ساخته بود
همه کارخانه جات شاهی و همبانی ارک و سرکردگی
کشیکخانه سپرد او شده بود و فرماندهی کشور نیز از سوی

داستان ترکنازان بند

نجف خان بیست او بود با اینهمه باز از رشکی که بر
 بلندی جایگاه نجف خان داشت چون دید که از ضابطه
 خان هم کاریکه دل او میخواست ساخته نشد دانست که
 کوچک ساختن نجف خان کار آسانی نیست پس
 خواست که خود راه او را پیش گیرد و در نامورس
 پای او رسد از نیروی فرمان گوشمال گروه سیک
 را از پادشاه گرفته شکر فراوانی کرد کرد و شاپهزاده
 جوان نخت و شاپهزاده اکبر را نیز همراه برداشته روی
 به آن گروه نهاد مگر چون به دو سپاه روبروی هم
 روه بستند بیچاره تاب دیدن کرد پهنه کارزار را
 هم نتوانست دید و سرگوشش اسب گزاشته گریخت
 پس از آنکه نهال رفتارش آنگونه رسوا
 بار آورد راه پیک و پیام را با جاداجی سندیا

گشود و دل خود را از آن نامه نگاری باین خوش نمود
که نجف خان از میان برداشته و تکام کارهای پادشاهی
بر چه هست چه شکری و چه کشوری همه بدست او گذاشته
خواهد شد

پنجمین بناخته سندیا را که بر دو بر سر زمینهای انگریز بود
بنگال شکر کشند پسند نمود و شاید از همین یکی بود که
نجف خان بنگاه خوبی در دستش آمده پادشاه را بر آن
داشت که فرمان بگرفتن او داد پس او را گرفته
در بند نهاد و کسان خود را فرستاد تا خانه و خواسته
او را بچنگ گرفتند و از میان آنهمه سامان کاجا
که نوشته اند از چندین لک روپیه میگرفتند همین در میان
و داروخانه او را که آنها هم از چیزهای شگفت آور جهان
بودند برای خود گذاشت و بازمانده را سپرد گنجان

داستان ترکنازان هند

خسروی نمود

پس از آن تا پایان زندگی باشکوه خسروی و پادشاهی
 گزران نموده درگاهش فرسوی پناه و آرمش گاه بزرگان
 بود که در دربار گردنفر ازان دیگر از دیدن ناگواری روی
 برمیافتند چنانکه بسیاری از خداوندان خاندانها
 کهن از بهر کشوری به پناه او شتافتند و همه از نوازشها
 بزرگان که در سرشت او بود پاهای بلند و فرودگاه
 از جبهه یافتند و سرداران شکر او که بشماره در
 رسیده بودند همه اینگونه مردم بودند و او آنچه بدست
 میآید از زر و کشور با آنهمه گونه تیمناک رفتار مینمود
 و از همین بود که سپاهش در جنگی شکست خورد و اگر چه
 و سیک و رومیله گذشته بسیاری از راجهوتان را نیز
 میرو فرمان ساخت و چندان کوشش نمود که شکوه